

شوپنہاور

---

Young, Julian

سرشناسه: یانگ، جولیان

عنوان و نام پدیدآور: شوپنهاور/جولیان یانگ؛ ترجمه حسن امیری آرا.

مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۳۴۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۰۸۴-۳

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Schopenhauer, 2005.

موضوع: شوپنهاور، آرتور، ۱۷۸۸ - ۱۸۶۰ م.

موضوع: Schopenhauer, Arthur

موضوع: فیلسوفان آلمانی - سرگذشتنامه

شناسه افزوده: امیری آرا، حسن، ۱۳۶۶ -، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ ش ۹ ی ۳۱۴۷ B

رده‌بندی دیویی: ۱۹۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۴۸۹۲۲

---

# شوپنهاور

جولیان یانگ

ترجمہ حسن امیری آرا



این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Schopenhauer**

Julian Young

Routledge, 2005



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

\* \* \*

جولیان یانگ

شوینهاور

ترجمه حسن امیری‌آرا

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۳

چاپ پڑمان

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۳ - ۰۸۴ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 084 - 3

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

۱۸۰۰۰ تومان

تقدیم به ماری مونگومری  
جی یانگ

برای حمید راحمی  
مترجم



## فهرست

۱۳	فهرست اختصارات
۱۵	سالشمار زندگی شوپنهاور
۱۹	درآمد
۲۳	۱. زندگی و آثار
۲۳	هامبورگ
۲۶	گوتینگن
۳۱	برلین
۳۳	وایمار
۳۴	درسدن و دگر بار برلین
۳۶	سال‌های سرگردانی
۳۸	فرانکفورت
۴۱	خلاصه
۴۱	برای مطالعهٔ بیش‌تر
۴۱	یادداشت‌ها
۴۳	۲. متافیزیک: جهان همچون باز نمود
۴۳	ایدئالیسم رادیکال در برابر ایدئالیسم غیررادیکال
۴۸	کانت بخوان!

۵۳	رنالیسم به مثابه امری خودمتناقض
۵۶	ایدئالیسم تکاملی
۶۱	عقل
۶۳	عقل عملی
۶۶	ادراک
۶۹	مفاهیم
۷۲	شناخت شهودی در برابر شناخت مفهومی
۷۴	انتقاد از شوپنهاور در باب عقل و ادراک
۷۷	معنی داری
۸۰	ملاحظات در باب معیار شوپنهاور از معنی داری
۸۴	خلاصه
۸۵	برای مطالعهٔ بیش تر
۸۵	یادداشت‌ها
۸۹	۳. منافیزیک: جهان همچون اراده
۹۱	به سرانجام رساندن تصویر علمی
۹۲	نیروهای طبیعی
۹۶	سرشت ماده
۹۸	نظرگاه سوپرنکتیو در تقابل با نظرگاه ابژکتیو
۹۹	مسئلهٔ جعبهٔ سیاه
۱۰۴	اراده همچون خصلت
۱۰۷	تعمیم اراده
۱۰۸	عبور از خودباوری
۱۰۹	طبیعت ارگانیکی
۱۱۱	طبیعت ارگانیکی و غایت‌شناسی



۱۱۴	طبیعت بی جان
۱۱۶	ارادهٔ جهانی
۱۱۷	ایده‌های افلاطونی
۱۱۸	نفوذ اسپینوزا
۱۲۰	بدبینی- طبیعت
۱۲۴	آیا اراده ممکن است «کور» باشد؟
۱۲۷	شوپنهاور و داروین
۱۲۹	خلاصه
۱۳۰	برای مطالعهٔ بیش تر
۱۳۰	یادداشت‌ها
۱۳۳	۴. متافیزیک: واقعیت نهایی
۱۳۳	دیدگاه اولیه
۱۳۵	پس مطلوب حاصل شد
۱۳۷	اصلاحات
۱۳۹	متافیزیک در مقام «رمزگشایی»
۱۴۴	امکان «رستگاری»
۱۴۷	خلاصه
۱۴۷	برای مطالعهٔ بیش تر
۱۴۸	یادداشت‌ها
۱۵۱	۵. هنر
۱۵۱	شوپنهاور در تقابل با هگل
۱۵۳	پرسش: هنر چیست؟
۱۵۷	آگاهی هرروزه

۱۶۱	حالت استتیک
۱۶۳	لذت استتیک
۱۶۶	امر والا
۱۷۲	امر غنایی
۱۷۷	نقد شوپنهاور در بحث امر والا و امر غنایی
۱۷۸	امکان نبوغ
۱۸۰	خلاصه
۱۸۱	برای مطالعهٔ بیش تر
۱۸۱	یادداشت‌ها
۶. هنر (ادامه)	
۱۸۷	ایده‌های افلاطونی
۱۹۱	هنر و شناخت
۱۹۴	امر زیبا
۱۹۵	هنر و فلسفه
۲۰۲	تراژدی و ارزش هنر
۲۰۶	نقدی بر فلسفهٔ هنر شوپنهاور
۲۱۲	موسیقی
۲۱۶	مسئلهٔ آپرا
۲۱۹	خلاصه
۲۲۱	برای مطالعهٔ بیش تر
۲۲۱	یادداشت‌ها
۷. اخلاق‌شناسی	
۲۲۵	آیا فلسفه می‌تواند زندگی شما را تغییر دهد؟

۲۲۸	آزادی و خصلت .....
۲۳۳	آیا فلسفه «مرده» است؟ .....
۲۳۷	مرگ و نامیرایی .....
۲۴۳	خودپرستی .....
۲۴۵	بدخواهی .....
۲۴۸	نوعدوستی .....
۲۵۱	متافیزیک فضیلت .....
۲۵۳	نقد فلسفه اخلاق شوپنهاور .....
۲۵۸	خلاصه .....
۲۵۹	برای مطالعه بیشتر تر .....
۲۵۹	یادداشت‌ها .....
۲۶۳	۸. رستگاری .....
۲۶۳	انکار اراده .....
۲۶۷	انکار اراده و تغییر ناپذیری خصلت .....
۲۶۹	خودکشی .....
۲۷۱	رستگاری .....
۲۸۲	بدبینی .....
۲۹۹	خلاصه .....
۳۰۰	برای مطالعه بیشتر تر .....
۳۰۰	یادداشت‌ها .....
۳۰۵	۹. تأثیر و میراث شوپنهاور .....
۳۰۵	شوپنهاور و فیلسوفان .....
۳۱۹	شوپنهاور و هنرمندان .....

۳۲۴	..... شوپنهاور و فروید.
۳۲۸	..... شوپنهاور و دیدگاه‌های تکاملی در باب انسان.
۳۳۲	..... شوپنهاور و ما.
۳۳۲	..... خلاصه.
۳۳۴	..... برای مطالعهٔ بیشتر.
۳۳۴	..... یادداشت‌ها.
۳۳۷	..... کتابنامه.
۳۴۱	..... نمایه.

## فهرست اختصارات

*The World as Will and Representation*, vols I and II – WR I, WR II  
*The Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason* – FR  
*On the Will in Nature* – WN  
*On the Basis of Morality* – BM  
*On the Freedom of the Will* – FW  
*Parerga and Paralipomena* – vols I and II – PP I, PP II  
*Manuscript Remains* vols I-IV – MR 1-4



## سالشمار زندگی شوپنهاور

تولد اسپینوزا (مرگ در ۱۶۷۷)	۱۶۳۲
تولد لاک (مرگ در ۱۷۰۴)	
تولد بارکلی (مرگ در ۱۷۵۳)	۱۶۸۵
تولد هیوم (مرگ در ۱۷۷۶)	۱۷۱۷
تولد کانت (مرگ در ۱۸۰۴)	۱۷۲۴
تولد گوته (مرگ در ۱۸۳۲)	۱۷۴۹
تولد فیشته (مرگ در ۱۸۱۴)	۱۷۶۲
تولد هگل (مرگ در ۱۸۳۱)	۱۷۷۰
تولد شلینگ (مرگ در ۱۸۵۴)	۱۷۷۵
انتشار کتاب نقد عقل محض کانت.	۱۷۸۱
تولد آرتور شوپنهاور.	۱۷۸۸
مهاجرت خانواده شوپنهاور به هامبورگ.	۱۷۹۳
سفر شوپنهاور به همراه پدرش به پاریس و لوآور.	۱۷۹۷
دو سال اقامت در لوآور به همراه خانواده و اشتغال به دستیاری بازرگانی پدرش.	
سفر سیاحتی به هلند، انگلستان، فرانسه، سویس و اتریش.	۱۸۰۳-۱۸۰۴
کارآموز شرکت بازرگانی کابرون در دانتسیگ.	۱۸۰۴

- ۱۸۰۵ کارآموز شرکت بازرگانی جنیش در هامبورگ. خودکشی پدر.
- ۱۸۰۶ مهاجرت مادر به وایمار. شرکت گوته در مهمانی‌های چای مادر.
- ۱۸۰۷ تحصیل در مدرسه مقدماتی در گوتا برای ورود به دانشگاه.
- ۱۸۱۱-۱۸۰۹ تحصیلات دانشگاهی در گوتینگن: علوم طبیعی، افلاطون، کانت.
- ۱۸۱۳-۱۸۱۱ تحصیلات دانشگاهی در برلین، حضور در درسگفتارهای فیثته، اشلایرماخر، وولف.
- ۱۸۱۳ ترک برلین به علت جنگ. اقامت کوتاه در وایمار. به علت نزاع با مادر، به نزدیکی رودولشنتات مهاجرت کرد و در آنجا رساله دکتری‌اش یعنی در باب ریشه چهارگانه اصل جهت کافی را نوشت. گفتگوهای با گوته در خانه مادرش، درباره نظریه رنگ‌ها. تولد ریشارت واگنر (مرگ در ۱۸۸۳).
- ۱۸۱۴ شوپنهاور برای همیشه از مادرش جدا می‌شود و وایمار را به مقصد درسدن ترک می‌کند.
- ۱۸۱۵ انتشار در باب رؤیت و رنگ‌ها. پیش‌نویس اولین نسخه جهان همچون اراده و باز نمود.
- ۱۸۱۸ انتشار جهان همچون اراده و باز نمود (در صفحه عنوان کتاب سال «۱۸۱۹» آمده است). ترک درسدن به مقصد ایتالیا.
- ۱۸۲۰ درسگفتار در برلین. تقریباً هیچ کس شرکت نکرد.
- ۱۸۲۱ شوپنهاور عاشق خواننده‌ای به نام کارولین مدون می‌شود. آغاز «روابط با مارکه» (حمله به خیاط لباس‌های زنانه و شکایت از او به علت صدمه زدن به آن زن).
- ۱۸۳۳-۱۸۲۳ زندگی در ایتالیا، مونیخ، فرانکفورت، مانهایم، درسدن، باد گاستین و برلین. سعی در شهره شدن در کسوت مترجم و شکست در این امر. بیماری، افسردگی.
- ۱۸۳۳ ساکن شدن در فرانکفورت تا آخر عمر.
- ۱۸۳۵ انتشار در باب اراده در طبیعت.



مقاله «در باب آزادی اراده» جایزه اول را می‌برد.	۱۸۳۹
مقاله «در باب بنیان اخلاق»، در حالی که تنها مقاله ارسالی بود، جایزه‌ای نمی‌برد. اظهارات تند درباره هگل و داوران هگلی مسابقه.	۱۸۴۰
انتشار ویراست دوم جهان همچون اراده و بازنمود، به همراه افزوده‌ای در قالب جلد دوم. تولد نیچه (مرگ در ۱۹۰۰).	۱۸۴۴
انتشار متعلقات و ملحقات.	۱۸۵۱
آغاز شهرت شوپنهاور.	۱۸۵۳
تولد زیگموند فروید (مرگ در ۱۹۳۹).	۱۸۵۶
ویراست سوم جهان همچون اراده و بازنمود. کتاب منشأ انواع به وسیله انتخاب طبیعی داروین منتشر شد.	۱۸۵۹
مرگ شوپنهاور.	۱۸۶۰
انتشار کتاب اول نیچه تحت عنوان زایش تراژدی.	۱۸۷۲
آغاز جنون نیچه. تولد ویتگنشتاین (مرگ در ۱۹۵۱). تولد هایدگر (مرگ در ۱۹۷۶).	۱۸۸۹
تولد ماکس هورکهایمر (مرگ در ۱۹۷۳).	۱۸۹۵



## درآمد

این کتاب در اصل، ولی نه منحصرأً، برای کسانی نوشته شده که اولین بار است به سراغ شوپنهاور می‌آیند. هدف این کتاب معرفی کلیت تفکر شوپنهاور و، مخصوصاً در فصل آخر، بیان کردن علل اهمیت ماندگار تفکر او برای خوانندگان است.

فلسفه شوپنهاور، طبق معیارهای گشاده‌دستانه فلسفه قرن نوزدهم آلمان، فلسفه‌ای است مختصر و مفید. او تنها یک اثر فلسفی نظام‌مند<sup>۱</sup> نوشت و آن جهان همچون اراده و باز نمود<sup>۲</sup> است. تسلط بر این کتاب به معنای تسلط بر کل فلسفه شوپنهاور است. (البته باید اذعان کرد که این یعنی تسلط بر ۱۲۲۱ صفحه ترجمه انگلیسی آن.)

ویراست نهایی جهان همچون اراده مشتمل بر دو جلد است. جلد اول، که مباحث اصلی آن در سال ۱۸۱۸ منتشر شد، به چهار دفتر تقسیم می‌شود. جلد دوم، که در سال ۱۸۴۴ افزوده شد، شامل چهار «ضمیمه» برای هر کدام از چهار دفتر مجلد اول کتاب است. اغلب، و اگرچه نه به طور کلی، ضمایم همان‌گونه که شوپنهاور مدعی است، به جای آن‌که تصحیح ایده‌های دفترهای متناظر مجلد اول باشند، بسط و توسعه آن‌ها هستند. کتاب من به دقت ساختار چهارگانه اثر

---

1. systematic    2. *The World as Will and Representation*

بزرگ شوپنهاور را دنبال می‌کند، اثری که توماس مان<sup>۱</sup> آن را یک سمفونی در چهار موومان توصیف کرده است.

دفتر اول، به همراه ضمیمه آن – یعنی موضوع فصل دوم کتاب من – استدلال می‌کند که جهان تجربه هرروزه<sup>۲</sup> صرفاً «بازنمود»<sup>۳</sup> است، یعنی فقط یک «نمود»<sup>۴</sup> یا «پدیدار»<sup>۵</sup> از واقعیت است و نه خود واقعیت. دفتر دوم – موضوع فصل‌های سوم و چهارم کتاب حاضر – به دنبال یافتن پاسخ این پرسش جالب توجه است که واقعیتی که در زیر لایه جهان هرروزه نهفته چیست. شاه‌واژه شوپنهاور «اراده» است. ذات متافیزیکی – متا-فیزیکی – چیزها «اراده» است. متأسفانه، این دریافت به کشفی یأس‌آور بدل می‌شود، چرا که به مانند بودیسم، مذهبی که او را به شدت تحت تأثیر قرار داد، شوپنهاور اراده را در پیوندی ناگسستنی با رنج<sup>۶</sup> می‌بیند. شوپنهاور در دفتر سوم – موضوع فصل‌های پنجم و ششم کتاب حاضر – در هنرگزگاهی هرچند باریک از جهان رنج می‌یابد و در دفتر آخر – موضوع فصل‌های هفتم و هشتم کتاب حاضر – در عشق و، سرانجام، در زهد عرفانی<sup>۷</sup> به گریزی ابدی از اراده و، در پی آن، از رنج دست می‌یابد.

شوپنهاور چند اثر مستقل نوشت درباره موضوعات مختلفی که به طور اجمال در جهان همچون اراده طرح و بحث شده است. رساله دکتری شوپنهاور، یعنی در باب ریشه چهارگانه اصل جهت کافی<sup>۸</sup> (۱۸۱۳)، به اموری که در دفتر اول به بحث گذاشته می‌شود مربوط است، در باب اراده در طبیعت<sup>۹</sup> (۱۸۳۶) با مباحث دفتر دوم سروکار دارد، حال آنکه در باب آزادی اراده<sup>۱۰</sup> (۱۸۳۹) و در باب بنیان اخلاق<sup>۱۱</sup> (۱۸۴۰) به دفتر چهارم ارتباط می‌یابد. کتاب آخر شوپنهاور، یعنی متعلقات و ملحقات<sup>۱۲</sup> (۱۸۵۱)، مجموعه رساله‌هایی است که تنها برخی از آن‌ها به نظورری‌های نظام‌مند او مربوط می‌شود. (برای مثال، رساله «در باب

۱. Thomas Mann (۱۸۷۵-۱۹۵۵)، نویسنده بزرگ آلمانی. م.

2. world of everyday experience    3. representation    4. appearance  
 5. phenomenon    6. suffering    7. mystical asceticism  
 8. *On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason*  
 9. *On the Will in Nature*    10. *On the Freedom of the Will*  
 11. *On the Basis of Morality*    12. *Parerga and Paralipomena*

قیل و قال و همهمه»<sup>۱</sup> به دنبال اثبات آن است که تمام نوابع به آلودگی صدا بی اندازه حساس بوده‌اند. من بحث خود دربارهٔ تمام این آثار را در موقعیت‌های مناسب ضمن بحث دربارهٔ اثر اصلی گنجانده‌ام.

ویلفرد سلارز،<sup>۲</sup> آموزگاری که من اول بار از طریق او آگاهی یافتم که فلسفه به واقع چیست، یک بار گفت برای آن‌که بتوانی فلسفه‌ای را نقد کنی، ابتدا باید بدان عشق بورزی. این کتاب نیز برای دستیابی به قضاوتی متعادل می‌کوشد.

---

1. 'On Din and Noise' 2. Wilfred Sellars



## زندگی و آثار

تئودور آدورنو<sup>۱</sup> او را «عبوس» و «بداندیش» خطاب کرده است؛<sup>(۱)</sup> برتراند راسل<sup>۲</sup> او را «سطحی» و «کسی که چندان صادق نیست» خوانده است.<sup>(۲)</sup> برعکس، آیریس مرداک<sup>۳</sup> او را «شادکام»، «صادق» و «بخشنده» می‌داند.<sup>(۳)</sup> آرتور شوپنهاور واقعاً کیست؟

### هامبورگ

شوپنهاور در سال ۱۷۸۸ در شهر بندری دانتسیگ<sup>۴</sup> (گدانسک<sup>۵</sup> کنونی) به دنیا آمد، اما در هامبورگ بزرگ شد. در مورد والدینش، که به‌دشواری می‌توان اصلاً آنها را والدین خواند، خوش‌اقبال نبود. پدرش اگرچه ثروتمند، تحصیلکرده و نامدار بود، افسرده‌خو بود، چنان‌که، در سال ۱۸۰۵، از اتاق زیرشیروانی خانه‌اش به آغوش مرگ پرید و پسری را ترک‌گفت که آن وقت دیگر به لحاظ روانی آسیب دیده بود. مادرش، یوهانا،<sup>۶</sup> که نویسندهٔ رمان‌های سانتیمانثال عامه‌پسند بود، سبکسری و خودپسندی را در خود جمع آورده بود، به گونه‌ای که آشنایانش او را کسی توصیف می‌کردند که نه قلب دارد و نه روح.

1. Theodor Adorno 2. Bertrand Russell

۳. Iris Murdoch (۱۹۱۹-۱۹۹۹م)، نویسنده و فیلسوف اصالتاً ایرلندی اهل بریتانیا-م.

4. Danzig 5. Gdansk 6. Johanna

باعث تعجب نبود که ازدواج منفعت‌طلبانه جوانا با مردی بسیار مسن‌تر از خود عاری از عشق بود. گرچه ورود آرتور به زندگی‌اش کمی موجب دلخوشی‌اش شد و به تعبیر خودش «بازی کردن با عروسک جدیدم» بود، خیلی زود ملول شد و از این‌که زندگی‌اش به سبب حضور آرتور در قید و بند قرار گرفته بود احساس انزجار می‌کرد. دوره نوجوانی هم رابطه مادر و فرزند را بهبود نداد. حساسیت بیش از حد معمول شوپنهاور به رنج و تباهی زندگی و کشش بی‌تردید موروثی او به، به قول جوانا، «عزای نکبت چیزها را گرفتن» مادر را افسرده کرده بود.

بدین قرار، شوپنهاور در محیطی بی‌بهره از گرما و آرامش به دنیا آمده بود. او در یادداشتی دلشوره شدیدی را شرح داده است که به او دست داده بود، هنگامی که والدینش خانه را ترک کرده بودند و او فکر می‌کرد آن‌ها هرگز باز نخواهند گشت. این دلشوره در تمام زندگی با او ماند. او با صدقتهای بارز اظهار می‌کند: «همیشه دلشوره‌ای دارم که باعث می‌شود وقتی هم که اصلاً خطری وجود ندارد به دنبال خطر بگردم» (MR 4: 507).

شوپنهاور اغلب بدخلق بود و به هیچ‌رو نمی‌توانست احمق‌ها را با خوشرویی تحمل کند. اما، برخلاف فریدریش نیچه، کسی که فلسفه‌اش، با رابطه‌ای آمیخته از مهر و کین توأمان، متأثر از فلسفه شوپنهاور بود، شوپنهاور به هیچ‌رو مردم‌گریز نبود. گفتگو یکی از بزرگ‌ترین خوشی‌هایش بود. با این حال، به دلیل اضطراب، حواس جمعی بیش از حد و مقاومت در برابر ایجاد اعتمادی که برای هر رابطه نزدیک ضروری است، شگفت‌آور نیست که زندگی‌اش تهی از دوستی‌های عمیق بود. شوپنهاور در تمثیل مشهوری توصیفی از تمایل انسان به اجتماعی بودن به دست می‌دهد که طبیعتاً مبین نکات مهمی درباره نویسنده آن است. شوپنهاور می‌نویسد، در یک روز سرد زمستانی، تعدادی خارپشت، در کنار هم و بسیار نزدیک به هم، گرد آمدند

تا از حرارت یکدیگر برای جلوگیری از یخ زدن بهره ببرند. اما خیلی زود اثر تیغ‌هایشان را در یکدیگر حس کردند که باعث شد دوباره از هم فاصله بگیرند. وقتی نیاز به گرما دوباره آن‌ها را در کنار هم گرد آورد، گرفتاری تیغ‌ها دوباره تکرار می‌شود و بدین قرار میان دو شر محصور می‌شوند و، تا زمانی که فاصله مناسب از یکدیگر را دریابند، باید بتوانند یکدیگر را تاب آورند. به همین شکل، نیاز به معاشرت با دیگران، که از تهی‌بودگی و یکنواختی زندگی انسان‌ها نشئت



می‌گیرد، آن‌ها را گرد هم می‌آورد، اما دلزدگی‌ها و وضعیت‌های نفرت‌انگیز و تحمل‌ناپذیر بسیار آن‌ها را دوباره از هم دور می‌کند. حد وسط فاصله‌ای که سرانجام درمی‌یابند و آن‌ها را قادر می‌سازد تا در کنار یکدیگر بودن را تاب آورند آداب‌دانی و خوش‌رفتاری است. در انگلستان به کسی که چنین قاعده‌ای را رعایت نکند گفته می‌شود که «فاصله‌اش را حفظ کند».

(PP II: 651-2)

شوپنهاور آشکارا رانه جنسی نیرومندی داشت – همان‌طور که خواهیم دید، او میل جنسی را «نقطه مرکزی و ناپیدای تمام کنش‌ها و رفتارها» (WR II: 513) می‌داند. اما روابط جنسی‌اش همیشه ناموفق بود. زنانی که شوپنهاور به آن‌ها عشق می‌ورزید به او التفاتی نداشتند و زنانی که با او کنار می‌آمدند، یعنی زنان خیابانی و هنرپیشگان، طرف عشق شوپنهاور نبودند. تنها یک استثنا وجود داشت: هنرپیشه و خواننده‌ای به نام کارولین مدون،<sup>۱</sup> که شوپنهاور در سراسر دهه ۱۸۲۰ با او روابط گاه‌به‌گاه داشت. گرچه شوپنهاور به او علاقه‌ای صادقانه و ماندگار داشت – به طوری که اگرچه سال‌ها قبل از مرگ شوپنهاور رابطه‌شان به سرانجام رسیده بود، در وصیتنامه‌اش از او یاد می‌کند – بدگمانی شوپنهاور مانع ازدواجی شد که گهگاه در اندیشه آن بود.

\*\*\*

پدر و مادر، به بیان مشهور فیلیپ لارکین<sup>۲</sup> (و البته با زبانی نسبتاً تند)، گند می‌زنند به آدم. و به خوبی می‌توان فهمید که فلسفه شوپنهاور هم، که در اعماق خویش و چنان‌که خواهیم دید مبتنی است بر این عقیده که زندگی «خطا»یی است که باید از آن نجات یابیم، محصول دوران کودکی پریشان اوست. به نظر من، احتمال اندکی دارد که چنین نباشد. ممکن بود اگر پدر و مادر دیگری می‌داشت، فلسفه دیگری نیز می‌داشت – یا به احتمال بیش‌تر اصلاً فلسفه‌ای نمی‌داشت. بی‌خانمانی واقعی دوران طفولیتش در بی‌خانمانی متافیزیکی (و غم غربتی)<sup>۳</sup> که در فلسفه‌اش وجود دارد منعکس شده است. با این حال، همچنین مهم است که تأکید شود واقعیت‌های زندگی‌نامه‌ای

1. Caroline Médon 2. Philip Larkin 3. homesickness

شوپنهاور به خودی خود ممکن نیست خدشه‌ای بر حقیقت فلسفه او وارد کند. زیرا، همان‌طور که بعداً هم خواهیم دید، او برای تفسیر بدبینانه خویش از وضع بشر مجموعه‌ای از براهین اساسی و خردمندانه طرح می‌کند که شکست یا پایداری فلسفه‌اش مبتنی بر آن‌هاست. رخدادها و واقعیات مربوط به زندگی شوپنهاور با خاستگاه تفکراتش نسبت می‌یابد، اما ربطی به اعتبار آن‌ها ندارد.

### گوتینگن<sup>۱</sup>

بیایید سریع‌تر جلو برویم؛ از روزهای اولیه تحصیل شوپنهاور عبور می‌کنیم، همچنین از دو سال اقامتش در فرانسه در خلال سال‌های ۱۷۹۷-۱۷۹۹، و از سیاحتش در اروپا در سال‌های ۱۸۰۳-۱۸۰۴، همچنین از دوره کارآموزی تجاری ناموفقش که در سال‌های ۱۸۰۴-۱۸۰۷ عهده‌دار شده بود، هرچند او در این دوره هیچ وقعی به آرزوهای پدرش ننهاده. نیز، از آخرین گریزش از دنیای تجارت و ورود به دانشگاه گوتینگن در سال ۱۸۰۹ به سرعت می‌گذریم.

شوپنهاور سال اول دانشگاهش را در گوتینگن با مطالعه رشته علوم طبیعی سپری کرد. این رشته به هیچ وجه با تمایلات فلسفی‌اش ناسازگار نبود، زیرا، چنان‌که در فصل سوم خواهیم دید، او علم را «تقریر تصحیح‌شده مسائل مربوط به متافیزیک» قلمداد می‌کند (WR II: 178). در دیدگاه شوپنهاور تنها کسی می‌تواند در مقام فیلسوف کار فلسفی‌اش را آغاز کند که آشنایی اساسی با علم داشته باشد.

شوپنهاور همیشه شیفته علم باقی ماند و در سراسر عمر همواره خود را از پیشرفت‌های تازه علمی مطلع نگاه می‌داشت. برخلاف بسیاری از اعضای جنبش رمانتیک، که البته شوپنهاور از جهات بسیاری با آن‌ها قرابت دارد، وی به هیچ رو خصومتی با علم ندارد - البته، چنان‌که خواهیم دید، مشروط بر این‌که علم تصدیق کند که در بنیادی‌ترین حد تنها بدین نحو می‌تواند خودش را تکمیل کند که فلسفه شود. به قول نیچه، در شوپنهاور وفور علم است.

---

1. Göttingen

در سال دوم، یعنی سال آخر تحصیل در گوتینگن، شوپنهاور چرخش تمام‌عیاری به سوی فلسفه داشت. افلاطون و کانت فیلسوفانی بودند که بیش از همه تحسین می‌کرد، اگرچه کیفیت نسبتش با افلاطون با کیفیت نسبتی که با کانت داشت به کلی متفاوت بود.

\*\*\*

شوپنهاور کانت را در مقام نظریه‌پرداز بسیار بزرگ می‌ستاید. (و او را مساح ژرفای انسان می‌داند، اما، از سوی دیگر، او را به علت فقدان تماس با جهان «واقعی»، و به سبب عمری که صرفاً در کلاس‌های درس سپری کرد علیل و زمین‌گیر می‌داند.) کتاب نقد عقل محض<sup>۱</sup> (۱۷۸۱) منبعی است سرشار از حقایق نظری بنیادین و «بی‌چون و چرا» که نام کانت را به طور قطع «جاوید» ساخته است (WR I: 437).

شوپنهاور می‌نویسد مزیت بزرگ کانت، «تفکیک پدیدار از شیء فی‌نفسه»<sup>۲</sup> پایه این استدلال است که میان ما و اشیاء همواره خرد<sup>۳</sup> قرار دارد» (WR I: 417). به عبارت دیگر، کار بزرگ کانت نشان دادن این واقعیت بود که ذهن شناسنده،<sup>۴</sup> به جای آن‌که صفحه‌ای خالی باشد تا واقعیت صرفاً خصوصیات خودش را بر روی آن نقش کند، فعال است و به طور فعالانه به برساختن امور درک‌شدنی برای عقل از دل امور درک‌ناشدنی برای عقل و برساختن آگاهی<sup>۵</sup> از دل حسیات<sup>۶</sup> اشتغال دارد. شوپنهاور موضع کانت را اتخاذ می‌کند تا نشان دهد که از این فعالیت ذهن نتیجه می‌شود جهان هرروزه تجربی، و در واقع تمام جهان زمانی-مکانی «طبیعت»، یک «نمود» یا «پدیدار» است و صرفاً و مطلقاً جدای از واقعیت بماهو، یعنی «شیء فی‌نفسه»، است.

1. *Critique of Pure Reason* 2. thing in itself

۳. intellect، لازم است اشاره شود که از آن‌جا که شوپنهاور رویکرد بیولوژیک بدان دارد می‌توان از معادل «هوش» نیز برای آن استفاده کرد، جهت تمایز این اصطلاح با اصطلاح reason (عقل) در اندیشه شوپنهاور نگاه کنید به صفحه ۶۶-م.

4. knowing mind 5. consciousness 6. sensations

بدین طریق، شوپنهاور این حکم کانت را می‌پذیرد که جهان طبیعی در اصطلاح فیلسوفان، به جای آن‌که «واقعی»<sup>۱</sup> باشد، «ایده‌ای»<sup>۲</sup> است. (واژه «ایده‌ای» گمراه‌کننده است. آن را باید در ارتباط با «ایده» در نظر گرفت و نه «کمال»<sup>۳</sup>). او می‌گوید خوانش و فهم براهین ایدئالیسم کانت تغییری بسیار بنیادین حاصل می‌آورد، آن‌چنان که می‌توان آن را «تولد فکری دوباره»<sup>۴</sup> دانست، غلبه‌ای بر «رئالیسم فطری»<sup>۵</sup> که از تمایل اصلی خرد برمی‌خیزد» (WR I: xxiii). چنان‌که در فصل بعد خواهیم دید، شوپنهاور ذهن انسان را محصول تکاملی تنازع بقا می‌داند. از این منظر، «رئالیسم» ناگزیر باید در خرد بنا شود. مخلوقات که در وضعی آسوده نشسته‌اند و در واقعیتِ ببری که به آن‌ها نزدیک می‌شود شک می‌کنند، احتمالاً، پیش از آن‌که بتوانند حیات گونه‌خویش را با تولید مثل استمرار بخشند، دچار فرجامی تراژیک می‌شوند.

اگر جهان مکانی-زمانی ایده‌ای باشد، یعنی برساخته صرف ذهن خودمان باشد، آن‌گاه واقعیت - یعنی واقعیت واقعی - چگونه چیزی است؟ پاسخ نامیدکننده کانت (نامیدکننده حداقل برای وارثان بلافصلش) این است که به چنین پرسشی هرگز نمی‌توان پاسخی داد. برای آن‌که بتوانیم واقعیت را آن‌گونه که «در خودش» است بشناسیم، باید دارای قوه‌ای باشیم که کانت آن را قوه «شهود عقلانی»<sup>۶</sup> می‌نامد. در آن صورت، ما می‌توانستیم قادر به مواجهه مستقیم با «شیء فی‌نفسه» باشیم، مواجهه‌ای که فعالیت جهان‌سازی<sup>۷</sup> و «حکایت»<sup>۸</sup> گری ذهن را کنار بزند. کانت می‌گوید شهود عقلانی چیزی است که ما، یعنی نوع بشر، راهی بدان نداریم. تنها خدا شهود عقلانی دارد - یا، اگر وجود می‌داشت، دارای آن می‌بود. (مطابق نظر کانت، این‌که خدا وجود دارد یا نه آشکارا یکی از سؤالات درباره واقعیت نهایی<sup>۹</sup> است، که هرگز نمی‌توانیم بدان پاسخی دهیم.) شوپنهاور می‌گوید نوشته‌های کانت تحت پرتو یک «بی‌پیرایگی درخشان»<sup>۱۰</sup>

1. real 2. ideal 3. perfection 4. intellectual rebirth

5. inborn realism 6. intellectual intuition 7. worldfabricating

8. 'story'-telling 9. ultimate reality 10. brilliant dryness

است (WR I: 428). اما روح خود شوپنهاور دور از خشکی و بی‌پیرایگی است. این روح متلاطم از اشتیاقی است پراز شور این‌که «چیز دیگری» هم باشد، چیزی بیش از این جهان خاکی که پیش‌تر، در سنین نوجوانی، آن را مکان محنت، وحشت و ملالت یافته بود. این غم غربت متافیزیکی، این اشتیاق برای چیزی که نیچه بعدها آن را «جهان حقیقی» می‌نامد، جهانی ورای این جهان و برتر از آن، همان چیزی است که باعث خویشاوندی معنوی او با افلاطون می‌شود. در حالی که او با کانت به عنوان نظریه‌پرداز نسبت دارد، با افلاطون در مقام فیلسوف وجودی<sup>۱</sup> نسبت یافته است.

\*\*\*

افلاطون (در حدود ۴۲۸-۳۴۷ ق.م)، همانند شوپنهاور، جهان هرروزه را جایی ناخوشایند و، مانند کانت، آن را کم‌تر از آن می‌داند که حقیقت محض باشد. افلاطون در جمهوری<sup>۲</sup> تمثیل مشهور غار را مطرح می‌کند. او می‌گوید درک هرروزه ما از واقعیت مانند زندانیان یک غار است که چنان زنجیر شده‌اند که تنها می‌توانند به نمایش سایه‌هایی روی دیوار روبرویشان بنگرند، سایه‌هایی به شکل اشیائی در پشت سرشان، که آتش بر آن‌ها پرتو می‌افکند. زندانیان اشیاء «مجازی» [یعنی سایه‌ها] را که در مقابلشان به نمایش درآمده خود واقعیت می‌پندارند (مثل ساکنان در فیلم ماتریکس<sup>۳</sup>)، و، بدین طریق، حتی نمی‌توانند وجود اشیاء و آتش روشن در پشت سرشان را حدس بزنند. همین‌طور از جهان حقیقی ورای غار و نیز خورشیدی که بر آن پرتو می‌افکند حتی آگاهی ناچیزی هم نخواهند یافت.

از نظر افلاطون، اشیاء به‌راستی واقعی همان چیزهایی هستند که او آن‌ها را «مُثل»<sup>۴</sup> یا «ایده‌ها»<sup>۵</sup> می‌نامد. آن‌ها نمونه‌های اصلی و کامل اشیاء سایه‌وار در غارند، سایه‌هایی که، در بهترین وضعیت، تنها نمونه‌هایی ناکاملند. بنابراین، برای نمونه، مثال کوه کوهی است کامل و کاملاً زیبا. «خورشید»ی که بر جهان

1. existential philosopher    2. Republic    3. The Matrix    4. Forms

5. Ideas

مُثل پرتو می‌افکند همان «خیر»<sup>۱</sup> است. افلاطون متقاعد شده است که جهان مُثل را خیرخواهی<sup>۲</sup> الهی ترتیب داده و روشنائی بخشیده است.

افلاطون برخلاف کانت، معتقد است که دستیابی به «جهان حقیقی» امکان‌پذیر است – اما نه برای انبوه زندانیان عادی جهان سایه‌ها، بل برای تعداد اندکی از هدایت‌شدگان، عاشقان مُثل، یعنی «فیلسوفان» اصیل. در فایدروس<sup>۳</sup> اثری که از تفکر شرقی متأثر است، تفکری که شوپنهاور نیز دو هزار سال بعد از آن متأثر شد، افلاطون اظهار می‌کند که مردم عادی محکوم به تناسخ ابدی‌اند، در حالی که فرد هدایت‌شده می‌تواند از چرخه بازتولد بگریزد و به مقر جاوید، در جهانِ وِرای تغییر و رنج، دست یابد.

این‌ها همه در ذهن شوپنهاور طنین نیرومندی یافت. او پیش‌تر در سنین نوجوانی (به‌مانند نیچه) دل‌باخته فراز کوه‌ها بود، خاصه وقتی که در فرودست قرار داشت. او، دربارهٔ صعود از کوه شاپو<sup>۴</sup> در نزدیکی شامونی<sup>۵</sup> هنگامی که شانزده‌ساله بود، در دفتر یادداشت‌های روزانه‌اش می‌نویسد «اثری شگفت‌انگیز و وصف‌ناشدنی» از «عظمت طبیعت»، طبیعتی که «دیگر طبیعت عادی نیست، بلکه از قیود خویش فرارفته، [به طوری که] انسان حس می‌کند بدان بسیار نزدیک‌تر شده است» (Reisetagebücher aus den Jahren 1803 bis 1804, p.). پیش‌تر، در سنین نوجوانی، شوپنهاور در جستجوی حالت خلسه<sup>۶</sup> بود و گهگاه نیز بدان دست می‌یافت. خلسه، که به لاتین ex-stasis است، به معنای بیرون‌ایستی<sup>۷</sup>، استعلا<sup>۸</sup>، یعنی استعلا از آگاهی متداول و جذب شدن در سطحی فراتر از واقعیت است. در سال ۱۸۱۳، استعلای افلاطونی به شکل مفهوم «آگاهی برتر» در دفتر یادداشت فلسفی‌اش حاکم بود:

شخصیت<sup>۹</sup> و علیت<sup>۱۰</sup> در این جهانِ زمانی، حسی و درک‌شدنی وجود دارد. اما آگاهی برتر درونم مرا به جهانی پرواز می‌دهد که دیگر نه شخصیت در آن است و نه سوژه‌ای در آن وجود دارد و نه ابژه‌ای.

(MR 1: 44)

- 
1. the good    2. benevolence    3. *Phaedrus*    4. Chapeau  
 5. Chamonix    6. ecstasy    7. standing out of  
 8. transcendence    9. personality    10. causality